

عقل در منظومه معرفتی علامه مجلسی

مرضیه امری*

چکیده

بحث درباره عقل در ادراک و گفتگو از گستره اعتبار آن در حوزه تحصیل معارف الهی و احکام آن نفیاً یا اثباتاً از مهمترین و مطرحترین مباحث جاری تاریخ بشر است و در برهه خاصی از تاریخ فکر اسلامی به کانونی از جذب و دفع افکار و اندیشه‌ها مبدل گشته است علامه مجلسی در هر سه کتاب مهم حدیثی خود یعنی بحار الأنوار و مرآة العقول و کتاب الاربعین، تقریباً به طور یکسان از معنا و ماهیت عقل ذیل عنوان کتاب العقل و الجهل بحث می‌کند و چند معنا را برای عقل می‌شمارد و سپس اعلام می‌دارد که عقلی که کتاب و سنت مدار تکلیف، ثواب و عقاب، درک و شعور، و کمال و رشد مردم قرار داده است، عقلی فطری است که باعث می‌شود مردم خیر و شر را از هم تمییز دهند و به سمت خیر و منافع آن گام بردارند. عقل به صراحت به دین دعوت می‌کند و دین را درک می‌نماید و آن را تصدیق می‌کند. از این رو همین عقل عرفی و خدادادی بشر برای تبیین و اثبات آموزه‌های دین کافی است و نیازی به پیچیدگی‌های عقل انتزاعی و فلسفی نیست. علامه نشان می‌دهد که عقل منتزع و مستقل و فلسفی مورد ذم و انکار روایات است و روایات تنها بر به کار انداختن عقل ساده و همگانی که قطعاً به خیر بودن دین خواهد رسید و انسان را به وجود و صفات خدا خواهد رساند تأکید کرده‌اند.

کلیدواژه‌ها: مجلسی، عقل، عقل فطری، عقل فلسفی.

مقدمه

انسان‌ها معمولاً کمال و پیشرفت خود را مرهون عقل خود می‌دانند. عقل مایه تمایز انسان از سایر موجودات به‌شمار می‌رود. هرگونه سخن، اعتقاد یا رفتاری که برخلاف عقل باشد، مورد نکوهش واقع

* دانشجوی کارشناسی ارشد مذاهب کلامی از دانشگاه ادیان و مذاهب.

می‌شود و غالباً رفتار و گفتار عقلانی ستایش می‌شود. بی‌شک تعامل عقول بشری در طول تاریخ پی‌آمدهای بزرگی به دنبال داشته است. میراث عظیم علمی و فرهنگی بشر حاصل این نعمت خدادادی است؛ اما چه عقلی؟

از دیدگاه امیر المومنین علیه السلام انسانیت انسان به عقل اوست: «قيمة كل امریء عقله» (غرر الحکم، ۱۳۶۶، ۶۷۶۳). و مهم‌ترین نعمتی که خداوند متعال به انسان ارزانی داشته، عقل است. حضرت در حدیثی می‌فرماید: خداوند در فرشتگان عقلی بدون شهوت، در چهارپایان شهوتی بدون عقل و در فرزندان آدم هر دو را قرار داد. پس هرکه عقلش بر شهوتش غالب گشت، از فرشتگان برتر است و هرکس شهوتش بر عقلش پیروز شد، از چهارپایان پست‌تر است (بحار الأنوار، ج ۶۰، ص ۲۹۹).

معنای عقل

معنای لغوی

عقل در لغت به معنای امساک، پیوند دادن و نگه داشتن است و به همین دلیل است که عقال شتر را عقال گویند. عقل به قوایی گفته می‌شود که آماده پذیرش علم و دانش است و گاهی نیز به دانشی که به وسیله همین قوه به دست آمده است گویند (مفردات راغب، ذیل ماده ع ق ل). در قرآن کریم مشتقات عقل در چندین مورد استفاده شده است که شاید بتوان گفت همان فهم درست و دقیق و دریافت صحیح از حقایق عالم است. در قاموس چنین آمده است: عقل الشیء فهمه (قاموس المحيط، ج ۴، ذیل واژه عقل) این نوع فهم از حاق فطرت انسانی ناشی می‌شود و گرایش‌های نفسانی در این فهم دخالت ندارد (المیزان، ج ۲، ص ۲۵۵).

اصل ماده «عقل» به معنای «بازداشتن» است و همه مشتقات آن، به این معنای اصلی باز می‌گردد.^۱

ابن فارس درباره این ماده بر آن است که:

العین و القاف و اللام أصل واحد متقاس مطرد، یدلُّ عظمه على حُبسة في الشئ أو ما يقارب الحُبسة. من ذلك العقل، و هو الحابس عن ذمیم القول و الفعل (معجم مقاییس اللغة، ج ۴، ص ۶۹)؛ ماده «عقل»، [دارای] ریشه‌ای واحد، قیاسی و فراگیر است که اکثر موارد کاربرد آن بر «بازداشتن» یا معنایی نزدیک به آن درباره اشیاء دلالت می‌کند. عقل از همین معنا برگرفته شده است؛ [زیرا] از گفتار و رفتار ناپسند باز می‌دارد.

۱. ر. ک: النهاية فی غریب الحدیث و الأثر، ج ۵، ص ۲۱۳۹؛ تاج اللغة و صحاح العربية، ج ۵، ص ۱۷۶۹؛ المصباح المنیر، ص ۴۲۲ و ۴۲۳؛ مفردات ألفاظ القرآن، ص ۵۷۷ و ۵۷۸؛ التعریفات، ص ۶۵؛ العین، ج ۱، ص ۱۵۹.

مرحوم علامه مجلسی در بیان معنای لغوی عقل می‌نویسد: «عقل، تعقل اشیاء و فهم آنهاست»، «... از واژه متضاد عقل نیز می‌توان برای فهم دقیق‌تر آن کمک گرفت. نقیض عقل، جهل است. «العقل: نقیض الجهل» (العین، ج ۱، ص ۱۵۹). ظاهراً مراد از «نقیض»، نقیض فلسفی نیست، بلکه مراد از آن «ضد» است؛ از این رو «عقل» و «جهل»، دو امر وجودی اند، نه اینکه «جهل»، «عدم العقل» باشد (شرح اصول الکافی، ج ۱، ص ۲۲۱، س ۱۶).

ابوالبقاء، برخی از نام‌های عقل را بر شمرده، می‌گوید:

عقل را «لُبُّ» گویند زیرا منتخب پروردگار و برگزیده اوست؛ و «جَجی» گویند چون انسان به کمک عقل می‌تواند به «حجّت» برسد و بر تمام معانی دست یازد و «جَجْر» گویند زیرا عقل از انجام نافرمانی‌ها نهی می‌کند و «نُهی» گویند به خاطر این که زیرکی و شناخت و رأی، به عقل منتهی می‌شود؛ عقل بالاترین خوبی است که به بنده عطا می‌شود و او را به نیکبختی دنیا و آخرت می‌رساند (الکلیات، ص ۶۱۹).

معنای اصطلاحی

معنای اصطلاحی عقل متعدد است و درک و فهمیدن اشیاء را در اصطلاح، عقل گویند که عالمان مسلمان هریک با توجه به گرایش‌های فکری خود، یک یا چند معنا را برای آن بیان کرده‌اند.

جایگاه عقل

اما حقیقت عقل موجودی ملکوتی و عرشی است که از نظر درجات وجود، هم‌سنگ با بالاترین مراتب وجود، یعنی عرش رب العالمین است. امام جعفر صادق علیه السلام می‌فرمایند: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ خَلَقَ الْعَقْلَ وَ هُوَ أَوَّلُ الْخَلْقِ مِنَ الرُّوحَانِيِّينَ عَنِ الْوَعْدِ مِنَ الْعَرْشِ مِنْ نُورِهِ» (کتاب عقل و جهل، ج ۱۴).

در روایتی از حضرت علی علیه السلام نقل شده است که اولین صادر و مخلوق خداوند، عقل است (بحار الأنوار، ج ۱، باب ۲). با این توصیف، به نظر می‌رسد عقل نزدیک‌ترین موجود خداوند است و از هرگونه عامل دورکننده از حق میراست. عقل حقیقت نورانی است که هم ظاهر است و هم مظهر و روشن‌کننده تاریک‌ها به همین دلیل است که به وسیله آن حق از باطل تمیز داده می‌شود. چنین می‌نماید که عقل، امری تشکیکی است که به میزان بهره‌مندی بیشتر در مراتب بالاتری قرار می‌گیرد و یکی از ملاک‌های ارزیابی انسان است. چنانکه امام علی علیه السلام می‌فرمایند:

«عاقل‌ترین انسان‌ها نزدیک‌ترین آن‌ها به خداوند عالم است» (غرر الحکم، ج ۲، ص ۴۴۳).

در روایتی دیگر امام محمد باقر علیه السلام می‌فرمایند خداوند به عقل فرمود:

«و عزتی و جلالی ما خلقت أحب إلي منك». (همان، ح ۱)

حضرت در این بیان نورانی به شدت تقرب و بالایی مرتبه وجود عقل در مقایسه با تمام هستی اشاره می‌فرمایند (نظریه تربیتی اسلام، ص ۲۸۲). و این مرتبه چنان بالاست که رسول اکرم صلی الله علیه و آله در ضمن روایتی می‌فرمایند مقدمه لازم برای رسالت رسول و معیار دقیق برای انتخاب آنان از طرف حق تعالی به بندگانش، کامل شدن عقل ایشان است (همان، ص ۲۸۴). در واقع کمال انسان به مرتبه عقل است. بنابر روایت امیرالمؤمنین علی علیه السلام کمال انسان به عقل است؛ یا انسان به وسیله عقل خود به کمال می‌رسد. شاید به همین دلیل است که بنابر روایات در عصر ظهور، حضرت حجت (عجل الله تعالی فرجه) دستی بر سر مردم می‌کشند و عقول آن‌ها رشد می‌کند. این روایت نشان‌دهنده این است که یکی از ملاک‌ها و ویژگی‌های کمال جامعه، عقول رشد یافته آن است.

عقل و نقل بر میزان اهمیت توجه به عقل و رشد و کمال آن تأکید دارند. یکی از روایاتی که این امر را بسیار مورد توجه قرار داده است، روایت امام موسی کاظم علیه السلام از جد بزرگوارشان رسول اکرم صلی الله علیه و آله است که در بخشی از آن آمده:

«عقل به عنوان سپاس و بندگی به سجده افتاد و در آن سجده هزار سال از خاک عبودیت و بندگی سر بلند نکرد و در همان حال، خداوند مجدداً او را مورد خطاب قرار داد و گفت: سر از سجده بردار و از من سوال کن، هرچه بخواهی پذیرفته می‌شود و عطا می‌شود. عقل سر از سجده برداشت و گفت: «خدایا از تو می‌خواهم شفاعت مرا درباره هرکسی که با او همراه هستم بپذیری. از ناحیه خدای تعالی ندا آمد: من خودت را گواه می‌گیرم که شفاعت تو را درباره آنان بپذیرتم و قبول کردم» (بحار الأنوار، ج ۱، باب ۴).

بنابر روایت حضرت علی علیه السلام این عقل در همه وجود دارد. بنابراین رشد و معیت او ملاک برتری انسان است. پس آن‌چه باید مورد توجه قرار گیرد، ملاک‌های پرورش و چگونگی رشد آن‌هاست. جایگاه عقل در نزد علامه این است که آن را نمی‌توان مخالف مطلق عقل دانست بلکه ایشان با برداشت فلاسفه از عقل مخالف است، بویژه اثبات عقول به معنای صادرات اولیه از حق تعالی و تجرد و قدم آنها ممنوع است. علامه مجلسی رحمه الله راه منحصر بفرد شناخت مسائل اعتقادی را روایات نمی‌داند بلکه از نظر وی، آیات و براهین عقلی نیز معتبر است. مرحوم مجلسی با عقل نظری مخالف است. مخالفت‌های ایشان با عقل مربوط به مخالفت ایشان با تمسک به عقل در حیطة احکام فقهی شرعی است.

معنای عقل از دیدگاه علامه مجلسی

علامه مجلسی ماهیت عقل و مصطلحات مختلف آن را ذیل روایت چهاردهم کتاب عقل و جهل بحار الأنوار در بحثی مستقل آورده است وی همین بحث را بی‌کم و کاست در مرآة العقول و کتاب اربعین تکرار نموده است بنابراین در سه جا (بحار الأنوار، ج ۱، ص ۹۹ - ۱۰۵؛ کتاب اربعین، ص ۱۱ - ۱۷؛

مرآة العقول، ج ۱، ۲۵ ص ۲۵-۳۰) درباره معانی عقل سخن گفته است از آنجا که از سویی عبارات ایشان در این موارد مشابه یکدیگر است، به نقل آنچه که مرآة العقول در این باره آورده، اکتفا می‌شود: به نظر علامه مجلسی عقل اصطلاحاً بر شش معنا اطلاق می‌شود:

معنای اول عقل: نیروی ادراک خیر و شر

عقل همان نیروی ادراک خیر و شر و چگونگی شناختن و جدا کردن خیر و شر از هم یا تشخیص آن دو می‌باشد. عقل توان شناخت علت و سبب امور و اتفاقات، شناخت آنچه که سبب انجام کاری می‌شود و آنچه از انجام آن باز می‌دارد را می‌دهد. به وسیله عقل می‌توان اسباب امور را شناخت و به آنها معرفت پیدا کرد و همچنین به چیزهایی که به عقل منجر می‌شود و یا از دستیابی به عقل مانع می‌شود، معرفت یافت. عقل به این معنا ملاک و معیار تکلیف و ثواب و عقاب است.

معنای دوم عقل: نیروی جلب نفع و منع ضرر

«عقل» ملکه و حالتی است در نفس که انسان را به سوی انتخاب خیر و نفع دعوت می‌کند و از بدیها و مضرات به دور می‌دارد و به وسیله عقل، نفس تقویت می‌شود برای دور کردن اسباب شهوت و غضب و وسوسه‌های شیطانی (بحار الأنوار، ج ۱، ص: ۹۹).

آیا معنای دوم عقل مکمل معنای اول است یا اینکه صفت دیگری است و با حالت اول کاملاً مغایرت دارد؟ هر دو احتمال وجود دارد.

علامه توضیح می‌دهد آنچه در بیشتر مردم مشاهده می‌شود که به خیر بودن بعضی امور حکم می‌کنند، اما آنها را انجام نداده و به سوی آن حرکت نمی‌کنند و یا اینکه شر بودن بعضی چیزها را می‌دانند ولی حرص و علاقه به انجام آن دارند، دلیل بر آن است که این حالت غیر از علم به خیر و شر است (بدین ترتیب تعریف دوم با تعریف اول مغایرت دارد) و آنچه بعد از جستجو در اخبار رسیده از ائمه اطهار علیهم‌السلام آشکار می‌شود، این است که: خدای متعال در هر شخصی از اشخاص مکلفین نیرو و استعدادی برای درک ضررها و سود و منفعت امور قرار داده است که اختلاف زیادی بین مکلفین در این نیرو و استعداد می‌باشد. کمترین مرتبه و درجه این نیرو همان است که بواسطه آن تکلیف بر دوش شخص نهاده می‌شود و بواسطه آن از دیوانه‌ها شناخته و جدا می‌گردد و هرچه درجه و رتبه این استعداد و نیرو بالا رود و کامل‌تر باشد، تکالیف هم سخت‌تر و بیشتر می‌گردد.

هر قدر شخص سعی کند در بدست آوردن آنچه که سودمند و مفید است از علوم حقه و به آن علوم عمل کند، این نیرو قوی می‌شود. علوم هم در مراتب نقص و کمال متفاوتند یعنی بعضی علوم از بعضی دیگر کاملتر می‌باشند و هر چقدر این علوم از لحاظ کمالی کامل باشند، آثارشان هم زیاد می‌شود و

صاحب این علوم را به عمل بر این علوم وا می‌دارد. علم اکثر مردم به مبدأ و معاد و دیگر ارکان ایمان به صورت علم تصویری است که آن را مجازاً و به اشتباه و تسامحاً به تصدیق نام می‌نهند، و در بعضی از مردم به صورت تصدیق ظنی است که احتمال خلاف آن از او می‌دهند، و در بعضی دیگر تصدیق اضطراری است مثل تصدیق و ایمان فرعون به خدا در لحظات غرق شدن در آب، به همین علت همه مردم به آنچه دعوت می‌شوند، عمل نمی‌کنند. پس وقتی علم کامل باشد و به درجه یقین برسد در هر حال آثارش بر صاحب آن ظاهر می‌شود (مرآة العقول، ج ۱، ص ۲۵).

معنای سوم عقل: نیروی تنظیم معاش

عقل نیرو و قوه ای است که مردمان، آن را در تنظیم امور معاششان به کار می‌گیرند (کافی، ج ۱، ص ۲۲۵). پس اگر این نیرو با قانون شرع موافق باشد و در آنچه که شارع آن را نیکو می‌شمارد به کار رفت، به آن عقل معاش می‌گویند و این عقل معاش در اخبار وارده از اهل بیت علیهم‌السلام ستایش شده است (بحار الأنوار، ج ۱، ص ۹۹). اما اگر این نیرو در امور باطل و حیل‌های فاسد به کار رفت، در زبان شرع به آن شیطنت گفته می‌شود. پس علامه آن را به «عقل معاش» و «نکراء (نیرنگ) یا شیطنت» تقسیم می‌کند (مرآة العقول، ج ۱، ص ۲۶).

معنای چهارم عقل: مراتب ادارک نفس

«عقل» مراتب استعداد نفس را گویند؛ برای تحصیل نظریات و نزدیک یا دور شدن از آنها؛ برای چنین عقلی چهار رتبه در نظر گرفته‌اند: (بحار الأنوار الجامعة، ج ۱، ص ۱۰۱)

الف) عقل بالقوة (البته تعبیر علامه عقل هیولایی): صرف التعقل است مثل کودکی که به دنیا آمده و قوه و استعداد فکر کردن در او وجود دارد.

ب) عقل بالملكة: وقتی است که شخص شروع به درک بدیهیات می‌کند؛ مثل روشن بودن روز.

ج) عقل بالفعل: وقتی شخصی درک کلیات نظریه می‌کند؛ مثل این بزرگتر از آن است.

د) عقل مستفاد: جایی است که عقل متحد با عقل فعال می‌شود و ظاهراً این قوه و نیرو یکی است و فقط به حسب متعلقات و آنچه در آن به کار می‌رود اسم‌های مختلف می‌پذیرد و کمال عقل، بالفعل شدن آن است برای رسیدن به آن از عقول بالاتر از خویش مثل عقل فعال تأثیر می‌پذیرد.

معنای پنجم عقل: خود نفس ناطقه انسانی

یکی دیگر از معانی عقل، نفس ناطقه انسانی است که به وسیله آن از سایر چهارپایان جدا می‌شود.

معنای ششم عقل: جوهر مجرد قدیم

علامه نیز می‌فرماید: معنای ششم چیزی است که فلاسفه به آن معتقدند و آن را به گمان خود اثبات کرده‌اند، جوهر مجرد قدیمی است که هیچ تعلقی در ذات و فعلش به ماده ندارد (همان؛ مرآة العقول، ج ۱، ص ۲۷).

علامه مجلسی درباره این معنا یادآور می‌شود که «قائل شدن به چنین عقلی - به آن گونه‌ای که فلاسفه گفته‌اند - مستلزم انکار بسیاری از ضروریات دین از قبیل حدوث عالم و غیر آن است» (مرآة العقول، ج ۱، ص ۲۷) و سپس می‌افزاید: «برخی از فلاسفه که خود را به اسلام بسته‌اند، عقولی حادث را ملتزم شده‌اند؛ و آن نیز - آنگونه که آنها ثابت کرده‌اند - مستلزم انکار بسیاری از اصول ثابت اسلام خواهد بود، گو اینکه وجود مجردی جز خداوند متعالی از روایات استفاده نمی‌شود» (همان).

و وی در پایان معنای ششم تأکید می‌کند که:

«و لیس لهم علی هذه الامور دلیل إلا مموّهات شبّهات او خیالات غریبه، زینوها بلطائف عبارات» (بحار الأنوار، ج ۱، ص ۱۰۱) و بر این چیزها دلیلی نیست، جز باطل‌های برساخته حق مانند، یا اوهامی دور که آنها را با عباراتی فریبنده آراسته‌اند.

به نظر علامه مجلسی علیه السلام عقل به معنای فلسفی اش سه ویژگی دارد: یکی تقدم در خلقت یا قدم، دوم: توسط در ایجاد یا اشتراط در تأثیر مخلوقات، سوم: واسطه بودن در افاضه علوم و معارف بر نفوس و ارواح. او هر چند حکم به استحاله چنین موجوداتی می‌کند، اما اضافه می‌نماید این سه ویژگی به وجهی دیگر برای ارواح مقدسه نبی اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام در روایات متواتره اثبات شده است. با این همه اثبات عقول را فضل قلمداد می‌کند و این خطا را ناشی از استبداد به رای فلاسفه و تمسک به ریاضات و تفکرات بر غیر قانون شریعت مقدسه اعلام می‌دارد.

معنای مختار عقل در روایات از دیدگاه علامه مجلسی

علامه مجلسی می‌گوید:

بعد از شناختن این معانی بدان که اخبار وارده در این ابواب، بیشترشان در دو معنای اول ظاهر می‌باشند که هر دو معنای اول بازگشتشان به یک چیز است و در بعضی اخبار احتمال دارد معنای دیگر عقل اراده شده باشد و در بعضی اخبار عقل بر خود علم نافع که باعث نجات و مستلزم سعادت می‌گردد اطلاق شده است.

در نتیجه از معانی شش گانه ای که علامه مجلسی در مرآة العقول متذکر می‌شوند، بر این عقیده است که اکثر روایات مربوط به عقل، در معنای اول و دوم است و ریشه این دو معنا نیز یک مفهوم است

و در میان این دو معنا، بیشتر روایات بر معنای دوم ناظر است لذا در احادیثی که در باب عقل و جهل می‌آید، بر این معنای گرفته شده و منتخب خود شاهد می‌آورد که عقل انسان، عقل نافع برای نجات و سعادت بشر و ملاک امر و نهی و ثواب و عقاب خداست؛ عقلی است که مردم به وسیله آن خیر و شر را تشخیص داده و به سوی خیر قدم بر می‌دارند (مرآة العقول، ج ۱، ص ۲۶ - ۲۷؛ بحار الأنوار، ج ۱، ص ۱۰۲).

علامه برای این برداشت از معنای عقل بر پایه روایات اهل بیت به احادیثی در این باره اشاره می‌کند و به شرح هر کدام نیز می‌پردازد

علامه حدیث دوم از کتاب عقل و جهل را به معنای اول از معانی عقل گرفته است و

می‌گوید:

عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ عُثْمَانَ عَنْ مُفَضَّلِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ سَعْدِ بْنِ طَرِيفٍ عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ قَالَ هَبَطَ جِبْرِئِيلُ عَلَى آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ يَا آدَمُ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أُخَيِّرَكَ وَاحِدَةً مِنْ ثَلَاثٍ فَأَخْتَرْتُهَا وَدَعَيْتُهُنَّ فَقَالَ لَهُ آدَمُ يَا جِبْرِئِيلُ وَمَا الثَّلَاثُ فَقَالَ الْعَقْلُ وَالْحَيَاءُ وَالذِّينُ فَقَالَ آدَمُ إِنِّي قَدْ اخْتَرْتُ الْعَقْلَ فَقَالَ جِبْرِئِيلُ لِلْحَيَاءِ وَالذِّينِ أَنْصَرِفَا وَدَعَا فَقَالَ يَا جِبْرِئِيلُ إِنَّا أُمِرْنَا أَنْ نَكُونَ مَعَ الْعَقْلِ حَيْثُ كَانَ قَالَ فَسَأَلْنَاكُمْ وَعَرَجَ.

اصبغ بن نباته از علی بن ابی‌طالب روایت می‌کند که جبرئیل بر آدم نازل شد و گفت: ای آدم، من مأمور شده‌ام که ترا در انتخاب یکی از سه چیز منخیر سازم پس یکی را انتخاب کن و دو تا را واگذار. آدم گفت آن سه چیز چیست؟ گفت: عقل و حیا و دین. آدم گفت عقل را برگزیدم، جبرئیل به حیا و دین گفت شما باز گردید و او را واگذارید، آن دو گفتند ای جبرئیل ما مأموریم هر جا که عقل باشد با او باشیم. گفت خود دانید و بالا رفت (اصول کافی، ج ۱، ص ۱۱، ح ۲؛ بحار الأنوار، ج ۱، ص ۸۶؛ روضة المتقین، ج ۱۳، ص ۲۲۸؛ مرآة العقول، ج ۱، ص ۳۲).

ظاهر روایت می‌رساند که آنجا که گفته شد به حیا و دین که بروید و آنها گفتند هر جا عقل باشد ما هم آنجا هستیم برای این است که ظاهر شود حیا و دین، همراه عقل می‌باشند و این سه از یکدیگر جدا نمی‌شوند و کسی که عاقل است حیا و دین هم دارد و کسی که حیا و دین ندارد عقل هم ندارد (مرآة العقول، ج ۱، ص ۳۲).

به نظر ایشان مراد از عقل در این حدیث، مفهومی است که معنای اول و دوم را در بر می‌گیرد چرا که دین و حیا معادل آن گرفته شده‌اند و دین و حیا نیز همچون عقل نیروی تشخیص خیر و شر و منفعت و مضرت هستند.

(۲) علامه بخشی از حدیث دوازدهم را به معنای اول از معنای عقل گرفته است در این بخش حضرت موسی بن جعفر علیه السلام به جعفر صادق علیه السلام می‌فرماید:

يَا هِشَامُ إِنَّ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجَّتَيْنِ حُجَّةً ظَاهِرَةً وَ حُجَّةً بَاطِنَةً فَأَمَّا الظَّاهِرَةُ فَالرُّسُلُ وَالْأَنْبِيَاءُ وَالْأَيِّمَةُ عليهم السلام وَأَمَّا الْبَاطِنَةُ فَأَلْعُقُولُ.

ای هشام! خدا بر مردم دو حجت دارد: حجت آشکار و حجت پنهان. حجت آشکار، رسولان و امامان اند و حجت پنهان، عقل مردم است (اصول کافی، ج ۱، ص ۱۹، ح ۱۲؛ بحار الأنوار، ج ۱، ص ۱۳۷؛ مرآة العقول، ج ۱، ص ۵۷).

همان طور که دیده می‌شود مراد از عقول در اینجا عقلی است که مناط تکلیف است و با آن بین حق و باطل و نیکو و زشت، تمیز داده می‌شود (مرآة العقول، ج ۱، ص ۵۷). یعنی عقل به منزله حجت درونی ابزاری برای درک حق و باطل و خوب و بد است و به واسطه آن انسان مخاطب امر و نهی خدای متعال قرار می‌گیرد.

(۳) از عبارات علامه علیه السلام در ذیل حدیث نوزدهم استفاده می‌شود که ایشان عقل در این حدیث را به معنای اول می‌داند.

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ يَحْيَى بْنِ الْمُبَارَكِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَبَلَةَ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ قُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنْ لِي جَارًا كَثِيرَ الصَّلَاةِ كَثِيرَ الصَّدَقَةِ كَثِيرَ الْحَجِّ لَا بَأْسَ بِهِ قَالَ فَقَالَ يَا إِسْحَاقُ كَيْفَ عَقَلُهُ قَالَ قُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ لَيْسَ لَهُ عَقْلٌ قَالَ فَقَالَ لَا يَرْتَفِعُ بِذَلِكَ مِنْهُ.

اسحاق بن عمر گوید: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: قربانت گردم من همسایه‌ای دارم که نماز خواندن و صدقه دادن و حج رفتن او بسیار است و عیب ظاهری ندارد حضرت فرمودند: عقلش چطور است؟ گفتم: عقل درستی ندارد حضرت فرمود: پس با آن اعمال درجه‌اش بالا نمی‌رود (اصول کافی، ج ۱، ص ۲۷، ح ۱۹؛ مرآة العقول، ج ۱، ص ۷۸).

ایشان می‌فرماید: مقصود حضرت از اینکه فرمود: «عقلش چگونه است» یعنی نیروی تشخیص حق و باطل را در او، به طوری که سبب انقیاد در برابر حق و اقرار به آن گردد، چگونه است.

(۴) علامه حدیث سوم را نیز به معنای دوم از معنای عقل گرفته است و در این بخش می‌گوید:

أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا رَفَعَهُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قُلْتُ لَهُ مَا الْعَقْلُ قَالَ مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ اكْتَسِبَ بِهِ الْجَنَانُ قَالَ قُلْتُ فَالَّذِي كَانَ فِي مُعَاوِيَةَ فَقَالَ تِلْكَ التَّكْرَاءُ تِلْكَ الشَّيْطَانَةُ وَ هِيَ شَبِيهَةٌ بِالْعَقْلِ وَ لَيْسَتْ بِالْعَقْلِ.

شخصی از امام صادق علیه السلام پرسید: «عقل چیست؟ فرمود چیزی است که بوسیله آن خدا پرستش شود و بهشت بدست آید. آن شخص گفت پس آنچه معاویه داشت، چه بود؟ فرمود: آن زیرکی و تیزفهمی در شرارت و نافرمانی بود و این شیطنت است، آن نمایش عقل را دارد ولی عقل نیست» (کافی، ج ۱، ص ۱۱، ح ۳؛ بحار الأنوار، ج ۱، ص ۱۱۶).

علامه معتقد است ظاهراً عقلی که در این روایت به کار رفته، همان معنای اصطلاحی دوم عقل می‌باشد و احتمال معانی دیگر هم وجود دارد. گفته شده در این حدیث عقل آن چیزی است که شخص بوسیله آن، عرفاً عاقل شمرده می‌شود و آن همان نیروی تشخیص بین حق و باطل و ضررزننده‌ها و منافع می‌باشد به شرطی که تحت تسلط نیروها و سربازان جهل نباشد زیرا در این صورت آنچه را سربازان جهل او خوش می‌دارند، نافع و غیر آن را ضرردار می‌داند. پس چکیده حدیث این است که امام صادق علیه السلام درباره تعریف عقل می‌فرمایند: «عقل چیزی است که با آن خداوند رحمان عبادت شود و بهشت به دست آید».

(۵) علامه حدیث ششم را به معنای دوم از معنای عقل گرفته است و در این بخش می‌گوید:

أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَسَّانَ عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ الرَّازِي عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام مَنْ كَانَ عَاقِلًا كَانَ لَهُ دِينٌ وَمَنْ كَانَ لَهُ دِينٌ دَخَلَ الْجَنَّةَ.

اسحاق بن عمار می‌گوید: «امام صادق علیه السلام فرمود: هر که عاقل است، دین دارد و کسی که دین دارد، به بهشت می‌رود» (اصول کافی، ج ۱، ص ۱۲، ح ۶؛ بحار الأنوار، ج ۱، ص ۹۱).

علامه علیه السلام معتقد است عقلی که در این روایت ششم بکار برده شده، عقل به معنای اصطلاحی دوم می‌باشد. عقل در این روایت همان چیزی است که مردم آن را عقل می‌گویند و آن نیروی تشخیص حق از باطل است و قیاس منطقی در این روایت شکل گرفته است:

صغری قیاس: هر کس عاقل باشد دین دارد.

کبری قیاس: هر کس دین داشته باشد وارد بهشت می‌شود.

نتیجه قیاس: هر کس عاقل باشد وارد بهشت می‌شود.

و عقل هم دوری کردن از بدی‌ها و خود را به خوبی‌ها مزین کردن است (مرآة العقول، ج ۱، ص ۳۴).

(۶) علامه در روایت چهارم می‌گوید:

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى عَنِ ابْنِ فَضَالٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْجَهْمِ قَالَ سَمِعْتُ الرِّضَا عليه السلام يَقُولُ صَدِيقُ كُلِّ امْرِئٍ عَقْلُهُ وَ عَدُوُّهُ جَهْلُهُ.

حسن بن جهم گوید: «از امام رضا علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: دوست هر انسانی عقل او است و دشمن او جهلش است. (اصول کافی، ج ۱، ص ۱۱، ج ۴؛ بحار الأنوار، ج ۱، ص ۸۷)

علامه می‌گوید: عقل در این روایت به یکی از معانی گذشته که ذکر شد، می‌باشد. دوست انسان چه خصوصیتی باید داشته باشد؟ دوست انسان همان است که انسان را نجات دهد و به سوی خوبی‌ها ببرد. دوست آن است که انسان با او به اهداف عالی‌اش نزدیک شود؛ اهدافی که برای آن آفریده شده است؛ نه هوس‌ها و امیال نفسانی بلکه نجات و سعادت ابدی و همیشگی و عقل اینچنین است (مرآة العقول، ج ۱، ص ۳۳).

۷) در روایت دوم از کتاب عقل و جهل:

عَنْهُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ فَضَالٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْجَهْمِ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ علیه السلام انْ عِنْدَنَا قَوْمًا لَهُمْ مَحَبَّةٌ وَ لَيْسَتْ لَهُمْ تِلْكَ الْعَزِيمَةُ يَقُولُونَ بِهَذَا الْقَوْلِ فَقَالَ لَيْسَ أَوْلَيْكَ مِمَّنْ عَاتَبَ اللَّهُ إِنْ مَا قَالَ اللَّهُ فَاَعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ.

حسن بن جهم می‌گوید: «به حضرت ابوالحسن علیه السلام عرض کردم نزد ما دسته‌ای هستند که دوستدار امامند ولی آن تصمیم راسخ را ندارند (که بتوانند از راه عقیده خویش از جان و مال بگذرند) همین قدر است که از محبت امام دم می‌زنند. فرمود آنها بواسطه کوتاهی عقل و قصور ادارکشان از جمله کسانی که مورد سرزنش خدا قرار گرفته‌اند نیستند. همانا خدا می‌فرماید: عبرت گیرید ای صاحبان بصیرت و ایشان صاحب بصیرت نمی‌باشند».

از نظر علامه منظور از روایت این است که مردمی مستضعف هستند که بین حق و باطل را به صورت کامل و تمام تشخیص نمی‌دهند (اصول کافی، ج ۱، ص ۱۲، ج ۵).

۸) در روایت هفتم از کتاب عقل و جهل:

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ يَثُوبَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي الْجَارُودِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ إِنْ مَا يَدَّاقُ اللَّهُ الْعِبَادَ فِي الْحِسَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى قَدْرِ مَا آتَاهُمْ مِنَ الْعُقُولِ فِي الدُّنْيَا.

ابو جارود از امام پنجم علیه السلام نقل می‌کند: «خدا در روز قیامت نسبت بحساب بندگانش به اندازه عقلی که در دنیا به آنها داده است، باریک بینی می‌کند (اصول کافی، ج ۱، ص ۱۱، ج ۷؛ بحار الأنوار، ج ۱، ص ۱۰۶)؛ یعنی حساب و کتاب روز قیامت و بازخواست الهی از آنها بر ریز و درشت اعمالشان به اندازه عقل آنها خواهد بود (مرآة العقول، ج ۱، ص ۳۳).

علامه در این روایت می‌فرماید:

عقول در اینجا همان عقلی است که ملاک و معیار تکلیف می‌باشد و به واسطه آن انسان بین حق و باطل و خوب و بد را تشخیص می‌دهد و به واسطه آن مخاطب امر و نهی خدای متعال قرار می‌گیرد (همان، ج ۱، ص ۵۷).

(۹) در روایت نهم از کتاب عقل و جهل آمده:

عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ التَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا بَلَغَكُمْ عَنْ رَجُلٍ حُسْنُ حَالٍ فَانظُرُوا فِي حُسْنِ عَقْلِهِ فَإِنَّمَا يَجَازِي بِعَقْلِهِ.

امام صادق علیه السلام از رسول خدا ﷺ نقل می‌کند که: چون خوبی حال کسی (مانند نماز و روزه بسیار) به شما رسید، در خوبی عقلش بنگرید زیرا به میزان عقلش پاداش می‌یابد (اصول کافی، ج ۱، ص ۱۱، ح ۹؛ بحار الأنوار، ج ۱، ص ۹۳؛ روضة المتقين، ج ۱۲، ص ۲۴۴؛ مرآة العقول، ج ۱، ص ۳۶). یعنی جزا و پاداش او به خاطر اعمالش به اندازه عقل اوست و هر کس عقل او کاملتر باشد، ثواب و پاداش او هم نیکوتر و بهتر خواهد بود.

(۱۰) حدیث دوازدهم حدیثی طولانی است که بخشی از آن چنین است:

قَالَ لِي أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «يَا هِشَامُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بَشَّرَ أَهْلَ الْعَقْلِ وَالْفَهْمِ فِي كِتَابِهِ فَقَالَ فَبَشَّرُوا عِبَادَ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمُ أَوْلُوا الْأَبَابِ» (اصول کافی، ج ۱، ص ۱۴، ح ۱۲؛ بحار الأنوار، ج ۱، ص ۱۳۲).

در ابتدا حضرت امام کاظم علیه السلام به هشام بن حکم می‌فرماید:

ای هشام خدای تبارک و تعالی به کسانی که اهل عقل و فهم هستند و از عقل خدای خود استفاده می‌کنند، بشارت و مژده داده است که هدایت می‌یابند. و اهل حق کسانی هستند که سخن خدا و یا مطلق موعظه‌ها و توصیه‌ها را می‌شنوند و آن سخنی که محکم و یقینی است و نیکو می‌باشد را بر می‌گزینند و از آن پیروی می‌کنند [یعنی از سخنان سست و بی‌پایه و اساس و آنچه شک و ابهام در آن راه دارد پیروی نمی‌کنند] و خدای متعال می‌فرماید این دسته از انسان‌ها هداهم الله و اینها به هدایت و حق خواهند رسید «و أولئك هم أولوا الأبواب» و اینها هستند که صاحبان عقل و اندیشه می‌باشند.

بعد امام علیه السلام می‌فرماید:

يَا هِشَامُ بِنَ الْحَكِيمِ إِنَّ اللَّهَ جَلَّ وَ عَزَّ أَكْمَلَ لِلنَّاسِ الْحُجَجَ بِالْعُقُولِ وَ أَفْضَى إِلَيْهِمْ بِالْبَيَانِ وَ دَلَّهُمْ عَلَى رُبُوبِيَّتِهِ بِالْأَوْلَى (بحار الأنوار، ج ۱ ص ۱۳۲؛ ج ۷۵ ص ۲۹۷).

ای هشام همانا خدای متعال به واسطه عقل، حجت را برای مردم تمام کرده و پیغمبران را به وسیله بیان باری کرده و با دلیل و برهان بر ربوبیت خویش و اینکه در عالم همه کاره خداست و

همه کارها به دست اوست، راهنماییشان نموده است و فرموده: ان فی خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ - اِلَى قَوْلِهِ لَايَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ - يَا هِشَامُ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ ذَلِكَ - دَلِيلًا عَلَى مَعْرِفَتِهِ بِأَنَّ لَهُمْ مُدَبِّرًا - فَقَالَ وَ سَخَّرَ لَكُمْ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ - وَ النُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ - ان فی ذَلِكَ لَايَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (مرآة العقول، ج ۱، ص ۳۸)، خدای شما خدائی است یگانه؛ جز او خدائی نیست و رحمان و رحیم است؛ در آفرینش آسمان‌ها و زمین و تفاوت شب و روز و کشتی‌هایی که به سود مردم در دریا روان است و آبی که خدا از آسمان فرود آورد که زمین را بعد از مرده شدنش زنده گرداند و از همه جنبندگان در آن پراکنده ساخت و گردش بادها و ابری که بین آسمان و زمین زبر فرمان الهی است، نشانه‌ای است بر ربوبیت و اینکه کار عالم به دست اوست برای مردمی که تعقل کنند.

علامه مجلسی می‌گوید: عبارت «لآیات لقوم یعقلون» (بقره، ۱۶۳) (بحار الأنوار، ج ۹۲، ص ۱۱۴) یعنی در اینها که گفته شد، علامت‌ها و نشانه‌ها و دلیل‌هایی است برای اثبات خدای واجب الوجود بالذات. زیرا تنها کسی که می‌تواند نیاز و فقر ممکنات و موجودات (غیر از خدا) را برطرف نماید، کسی است که واجب الوجود بالذات است و ممکن نمی‌تواند نیاز ممکن را برطرف کند؛ آنکه خود فقیر است، آنکه خود نیازمند و ندار است، نمی‌تواند دیگری را بی‌نیاز و دارا نماید چون از خود چیزی ندارد و ممکن هم یعنی موجودی که فقر محض است. واجب الوجود بالذات است که به خودی خود پابرجا و بی‌نیاز مطلق است و بنابر حکمت و مصالحی که همه عقول عالم از درک یک دهم پیر نوک مرعی از آن هم ناتوانند به طوری که هیچ مصلحتی از مصالح بندگان را فرو گذار نکرده و از دست نمی‌دهد و فقط او شایسته پرستش و بندگی است زیرا عقل به روشنی حکم می‌کند کسی که از همه جهات کامل است و از هر عیب و نقصی پاک و دور است و قدرت و توانایی بر رساندن همه خوبی‌ها و ضررها دارد فقط او و فقط اوست که شایسته پرستش است. وقتی محکم بودن و نظم این عالم دلیل بر یکی بودن مدبر و خالق این عالم است دلیل بر یکی بودن کسی که مستحق عبادت است هم می‌باشد. همه این مطالب که بیان شد برای آنها که عقلشان کامل است آشکار می‌باشد. این آیه به لازم بودن نظر و نگاه عمیق در خواص و آثار مخلوقات راهنمایی می‌کند، و می‌فرماید به واسطه مخلوقات و خواص آنها بر وجود خدا و یگانگی او و قدرت و حکمت و فعل و سایر صفات الهی دلیل بیاورید (مرآة العقول، ج ۱، ص ۴۰).

در ادامه روایت امام کاظم علیه السلام می‌فرمایند:

يَا هِشَامُ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ ذَلِكَ دَلِيلًا عَلَى مَعْرِفَتِهِ بِأَنَّ لَهُمْ مُدَبِّرًا فَقَالَ وَ سَخَّرَ لَكُمْ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ وَ النُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ ان فی ذَلِكَ لَايَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ وَ قَالَ هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ يَخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِيَتَّبِعُوا أَسْدَكُمْ ثُمَّ

لِتَكُونُوا شُيُوخًا وَ مِنْكُمْ مَنْ يَتَوَقَّى مِنْ قَبْلُ وَ لِيَتَّبِعُوا أَجَلًا مُسَمًّى وَ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ
(بحار الأنوار، ج ۱، ص ۱۳۲).

ای هشام خدا اینها را دلیل بر شناسایی خود قرار داده که مسلماً تدبیر کننده‌ای دارند پس فرموده است شب و روز و خورشید و ماه را به خدمت شما قرار داد و ستارگان تحت فرمان اویند؛ در اینها برای کسانی که عقل خود را به کار اندازند نشانه‌هایی است و باز فرمود اوست که شما را از خاکی آفرید، آنگاه نطفه‌ای، آنگاه از پاره گوشتی سپس شما را به صورت طفلی بیرون آورد تا هنگامی که به کمال نیرو برسید و بعد پیر شده و بعضی از شما را پیش از پیری بمیراند و به مدتی معین برساند شاید تعقل کنید.

و باز خدا می‌فرماید:

«يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا قَدْ بَيَّنَّا لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» (مرآة العقول، ج ۱، ص ۴۲) و نیز می‌فرماید: «وَ جَنَّاتٍ مِنْ أَغْنَابٍ وَ زُرْعٍ وَ نَخِيلٍ صُنُوفٍ وَ غَيْرِ صُنُوفٍ يَسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَ نُفَضَّلُ بَعْضَهَا عَلَى بَعْضٍ فِي الْأَكْلِ ان فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ» (بحار الأنوار، ج ۳، ص ۱۶؛ ج ۵۷، ص ۵۱).

این آیات که ذکر شد و آیات بسیار دیگری در کتاب الهی بر این مطلب یادآوری می‌نمایند که نظر و نگاه عمیق و دقیق در خواص مخلوقات الهی لازم می‌باشد و بواسطه تعقل در این نشانه‌های الهی و مخلوقات خدا دلیل‌های فراوان بر وجود خدا و یگانگی و قدرت و حکمت و سایر صفات او وجود دارد.

امام کاظم علیه السلام در ادامه روایت می‌فرماید:

«يَا هِشَامُ ان الْعَقْلَ مَعَ الْعِلْمِ فَقَالَ وَ تِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَ مَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ»
(مرآة العقول، ج ۱، ص ۴۶؛ بحار الأنوار، ج ۱، ص ۱۳۴).

علامه مجلسی در این قسمت می‌فرماید: عقلی که در اینجا آمده است، به معنای تدبیر و تفکر در خلق خدا و آفریده‌های او و دلیل و برهان آوردن بر وجود خدا و صفات کامله او بواسطه این تدبیر و تفکر می‌باشد.

در ادامه روایت می‌فرمایند: خداوند کسانی که تعقل و فکر نمی‌کنند را نکوهش و سرزنش کرده است و می‌فرماید کافران تعقل نکردند اگر تعقل می‌کردند ایمان می‌آوردند، آنها به جای تعقل، از پدران کافر خود پیروی می‌کردند.

يَا هِشَامُ: ثم ذم الذين لا يعقلون فقال «وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئاً وَ لَا يَهْتَدُونَ» یعنی اگرچه پدرانشان جاهل بوده و فکر نمی‌کردند در امر دین و به حق هدایت نشده بودند با این حال از آنها پیروی

می‌کردند؟ و استفهام و سؤالی که در اینجا آمده یا برای رد کار و عمل و تقلید آنها از پدرانشان است یا اینکه برای تعجب از کار آنها می‌باشد (بحار الأنوار، ج ۱، ص ۱۳۴).

«وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَ نِدَاءً صُمُّ بِكُمْ عُمَى فَهَمْ لَا يَعْقِلُونَ مَثَلِ إِيْنِ كَافِرَانِ فِي تَبْعِيْتِ إِيْنِ پِدْرَانِشَانِ مَثَلِ چِهَارِپَايَانِي اِسْتِ كِه نَمِي شِنُونْد مِگَرِ ظَاهِرِ صِدَا رَا وَ بِه مَفْهُومِ وَ مَعْنَايِ اُنْ تَوْجِهِ وَ فِكْرِ نَمِي كَنْنِد مِگَرِ اِيْنِكِه دَر اِيْنِ صِدَا وَ دَعْوَتِ، صِلَاحِ نَفْسَانِي وَ دُنْيَايِي اَنَهَا تَامِيْنِ شُوْد» (بحار الأنوار، ج ۹، ص ۶).

این آیات به خوبی نشان می‌دهد که عقل فطری و خدادادی انسان او را به خیر و حقیقت می‌رساند و در صورتی که به ندای درون و عقل خود توجه کند و مثل حیوانات اسیر امیال و هوس‌ها و لذت‌های نفسانی خود نباشد و از پدران و اجداد خود هم تقلید کورکورانه ننماید، عقل او، او را نجات داده و به حقیقت و خیر خواهد رساند.

در قسمتی دیگر از روایت امام کاظم علیه السلام تبعیت از اکثریت را نکوهش کرده و می‌فرماید:

يَا هِشَامُ ثُمَّ ذَمَّ اللّٰهَ الْكُثْرَةَ فَقَالَ وَ اِنْ تُطِيعَ اَكْثَرَ مَنْ فِي الْاَرْضِ يَضِلُّوكَ عَنْ سَبِيْلِ اللّٰهِ.

«ای هشام خدا تبعیت از اکثریت را نکوهش کرده است و فرموده «اگر بخواهی از اکثریت مردم پیروی کنی تو را از راه خدا بیرون می‌کنند» (الکافی، ج ۱، ص ۱۵؛ مرآة العقول، ج ۱، ص ۴۹) و فرموده: «وَ قَالَ وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْاَرْضِ لَيَقُولُنَّ اللّٰهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ بَلْ اَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُوْنَ» (انعام، ۱۱۶) اگر از آنها بپرسی که چه کسی از آسمان باران را می‌فرستد و بواسطه آن زمین مرده را زنده می‌گرداند مسلماً می‌گویند خدا بگو ستایش مخصوص خداست اما اکثریت آنها نمی‌دانند (بحار الأنوار، ج ۱، ص ۱۳۵).

این آیات نشانگر آن است که مردم در مسیری قدم بردارند و عملی را انجام دهند فقط به دلیل اینکه بیشتر مردم این کار را می‌کنند. نمی‌توان حق بودن آن مسیر و آن عمل را ثابت کرد بلکه چون بیشتر مردم به هوس‌ها و امیال نفسانی خود می‌پردازند از تعقل و تفکر دقیق باز مانده و غیر از راه حق را بر می‌گزینند. و اقرار کافران آنجا که از آنها پرسیده می‌شود خالق آسمان‌ها و زمین کیست؟ می‌گویند خدا و آنجا که از آنها بپرسی چه کسی آب را فرو می‌فرستند و زمین مرده را زنده می‌کند؟ می‌گویند خدا؛ این نشان دهنده فطری بودن توحید است ولی کافران چون توجه و تعقل نمی‌کنند، به حق و توحید ایمان نمی‌آورند.

علامه مجلسی رحمته الله در ذیل آیه «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ» (قاف، ۳۷) که در همین روایت

آمده می‌گوید:

امام کاظم علیه السلام در این آیه قلب را به عقل معنی کرده‌اند، بدان که قلب بر ۴ چیز گفته می‌شود:
 ۱ - بر جسم صنوبری شکلی که در بدن انسان می‌تپد. ۲ - روح حیوانی که از جسم صنوبری شکل در بدن برانگیخته می‌شود. ۳ - نفس ناطقه انسانی که از عالم بالا به بدن انسان و جسم صنوبری تعلق می‌گیرد. ۴ - قوه و استعداد و نیروی درک بدی‌ها و خوبی‌ها و شناختن آنها از هم و این قسم چهارم وجودش به نفس آدمی است و به آن عقل هم می‌گویند (مرآة العقول، ج ۱، ص ۵۴).

امام کاظم علیه السلام در قسمتی از روایت می‌فرمایند:

ما بعث الله انبيائه و رسله الى عباده الا ليعقلوا عن الله فاحسنهم استجابة احسنهم معرفة، و اعلمهم بامر الله احسنهم عقلاً و اكملهم عقلاً أرفعهم درجةً في الدنيا و الآخرة. ای هشام خدا انبیاء و فرستادگانش را به سوی بندگانش نفرستاد مگر برای اینکه بندگان از جانب خدا خردمند شده و تعقل کنند؛ پس هر کسی بهتر بپذیرد، معرفت و شناخت او بهتر است و آنکه به فرمان خدا داناتر است، عقلش نیکوتر است و کسی که عقلش کاملتر است، مقامش در دنیا و آخرت بالاتر خواهد بود. یعنی وقتی هدف بعثت و ارسال انبیاء و اوصیاء، معرفت و شناخت بندگان خدا باشد، هر کس معرفت و شناخت بهتری داشته باشد، بهتر هم می‌پذیرد و جواب می‌گیرد و کسی که عقل نیکوتری داشته باشد، به امر الهی عالم‌تر و عامل‌تر خواهد بود (همان، ص ۵۶).

علامه علیه السلام می‌گوید:

«عقل عن الله» در روایت، یعنی معرفت به خدا و صفات و احکام الهی برای او حاصل شود یا خدا به او عقل عطا کرده یا چیزهایی را بیاموزد که او را به خدا برساند؛ به این صورت که علم خود را از انبیاء و حجج‌های خدا دریافت کند - بدون واسطه یا با واسطه - یا اینکه به درجه‌ای از کمال عقل برسد که خدا بدون تعلیم از ناحیه‌ی بشر، علوم الهی را به او بدهد (بحار الأنوار، ج ۱، ص ۱۳۸).

امام کاظم علیه السلام می‌فرمایند:

إِنَّهُ لَمْ يَخَفِ اللَّهَ مَنْ لَمْ يَعْقِلْ عَنِ اللَّهِ - وَ مَنْ لَمْ يَعْقِلْ عَنِ اللَّهِ لَمْ يَعْقِدْ قَلْبُهُ - عَلَى مَعْرِفَةِ ثَابِتَةٍ يَبْصُرُهَا وَيَجِدُ حَقِيقَتَهَا فِي قَلْبِهِ - وَ لَا يَكُونُ أَحَدٌ كَذَلِكَ إِلَّا مَنْ كَانَ قَوْلُهُ لِفِعْلِهِ مُصَدِّقًا - وَ سِرُّهُ لِعَلَانِيَتِهِ مُوَافِقًا (بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۳۰۲).

همانا از خدا ترسد (مثل ترس کودک از مادرش) کسی که عقل ندارد و از جانب خدا خردمند نگردد، و کسی که از جانب خدا خردمند نشود (معرفت به خدا و صفات و احکام خدا نداشته باشد و علوم الهی را نیاموخته باشد) دلش از معرفت ثابتی که با آن حقایق را ببیند خالی است و

کسی دارای چنین عقلی نخواهد شد مگر اینکه حرف و عملش یکی باشد و عمل او گفتارش را تأیید کند و بیرون و درون او، خلوت و جلوت او با هم موافق باشد (مرآة العقول، ج ۱، ص ۵۸).
 علامه علیه السلام می‌گوید: کسی در جمیع احوال ترک گناهان می‌کند، خدای متعال به او عقلی موهبت کرده باشد که به واسطه آن عقل، حقیقت خیر، شر، خوبی و بدی را ببیند و بوی بد گناه را استشمام کند. این حدیث طولانی امام کاظم علیه السلام خطاب به هشام، آکنده از القای این مفهوم است که عقل به سادگی و به صراحت به دین دعوت می‌کند و دین را درک می‌نماید و آن را تصدیق می‌کند. از این رو همین عقل عرفی و خدادادی بشر برای تبیین و اثبات آموزه‌های دین کافی است و نیازی به پیچیدگی‌های عقل انتزاعی فلسفی نیست.

در حدیثی دیگر آمده است:

«حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى الْعِبَادِ النَّبِيُّ وَالْحُجَّةُ فِيمَا بَيْنَ الْعِبَادِ وَبَيْنَ اللَّهِ الْعُقْلُ» (کافی، ج ۱، ص ۲۵؛ مرآة العقول، ج ۱، ص ۸۰).

امام صادق علیه السلام فرمودند: پیامبر حجت و دلیل خدا بر بندگان است و عقل، حجت و دلیل بین بندگان و خداست. علامه می‌گوید: «الحجة فيما بين العباد وبين الله» یعنی با عقل فطری بندگان خدا به وجود خدا معرفت دارند. دلیل و حجت بین خدا و بندگانش در شناخت خدا وجود عقل است؛ عقلی که موهبت الهی است. و اینکه در حدیث آمده است پیامبر حجت خدا بر بندگان است، یعنی با آمدن پیامبر، دیگر انسان‌ها عذری در عدم شناخت خدا و صفات و احکامش نخواهند داشت.

علامه ادامه می‌دهد:

ستون و پایه شخصیت انسان عقل اوست زیرکی و درک و نگهداری و دانایی انسان از عقل او سرچشمه می‌گیرد و با عقل، انسان کامل است و عقل، راهنما و بینا کننده و کلید کار اوست و چون عقلش به نور خدایی و نور علم و ائمه طاهرين تأیید شد، دانشمند و حافظ و ذاکر و باهوش و فهمیده خواهد بود؛ از این رو می‌داند چگونه و چرا و کجاست و خیر خواه و بدخواه خود را می‌شناسد و در یگانگی خدا و اعتراف به فرمانش خالص می‌شود (همان، ص ۸۲).

نتیجه‌گیری

در نتیجه علامه مجلسی علیه السلام در بحث خود در روایات عقل و جهل می‌خواهد بر این مهم تأکید کند که عقل انسان از بیرون به عنوان منبع معرفت بخش پذیرفته نیست. این روش فلاسفه است که گمراه هستند و به عقل ناقص خود برای کسب معرفت تکیه کرده‌اند. بلکه عقل عرفی و غیر فلسفی و غیر اختزاعی انسان به گونه‌ای است که خود ذاتاً به دنبال درک خیر و شر، سعادت و شقاوت، نجات و

هلاکت و منفعت و مضرت است. از این رو وقتی به کار بیفتند و تعقل کند، قطعاً خدا را درک خواهد کرد و خیر بودن دین را تأیید خواهد نمود و آموزه‌های دینی را نیز تصدیق خواهد کرد. علامه نشان می‌دهد که عقل منتزع و مستقل و فلسفی مورد ذم و انکار روایات است و روایات تنها بر به کار انداختن عقل ساده و همگانی که قطعاً به خیر بودن دین خواهد رسید و انسان را به وجود و صفات خدا خواهد رساند تأکید کرده‌اند.

کتابنامه

- بحار الأنوار، مجلسی (علامه)، محمد باقر، چاپ سوم، مؤسسه وفاء، بیروت، ۱۴۰۳ ق.
- بحار الأنوار، مجلسی، محمد باقر، ۱۳۶۳، چاپ دوم، تهران، نشر دار الکتب الاسلامیه.
- روضه المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه، مجلسی، محمد تقی، چاپ دوم، بنیاد فرهنگ اسلامی، قم، بی تا.
- شرح اصول الکافی، محمد بن ابراهیم صدرالدین الشیرازی، ج ۱.
- العین، الفراهیدی، ابو عبدالرحمن الخلیل بن احمد، ج ۱، بی جا، بی تا، چاپ دوم، ۱۴۰۹ ق.
- غرر الحکم، آمدی، عبد الواحد، ۱۳۶۶، چاپ اول، تهران، نشر دانشگاه تهران.
- قاموس المحيط، فیروز آبادی، مجد الدین.
- کافی، کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۳۶۳، چاپ پنجم، تهران، نشر دار الکتب الاسلامیه.
- کتاب الاربعین، مجلسی، محمد باقر، دارالکتب العلمیه اسماعیلیان، نجفی - قم ۱۳۹۹ ق.
- مرآة العقول، مجلسی، محمد باقر، مجلدات مختلف، چاپ دوم، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۳ ش.
- معجم مقائیس اللغة، أبو الحسین أحمد بن فارس، ج ۴.
- مفردات راغب، راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ۱۴۱۲ ق، چاپ اول، دمشق، نشر دار العلم الدار الشامیه.
- المیزان، طباطبائی، محمد حسین، ۱۳۷۴، ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی، چاپ پنجم، قم، دفتر نشر اسلامی جامعه مدرسین.
- نظریه تربیتی اسلام، زاهدی، مرتضی، ۱۳۸۵، چاپ اول، تهران، موسسه فرهنگی صابره.